

معرفة الله، فطری است: آیات و روایات

نویسنده در این گفتار، به تفسیر آیات قرآن در موضوع فطری بودن معرفة الله پرداخته و با استناد به احادیث و روایات اهل بیت و اقوال اندیشمندان بیان می‌دارد که معرفت خدای تعالی فطری بشر و فطری همهی موجودات است. وی واژه‌های فطراً و فطرت را از دیدگاه اهل لغت بررسی و موارد استعمال آن را ذکر کرده است.

انسان، معرفت خدا را به صورت فطری به همراه دارد و در اثر غفلت و فراموشی آن را گم کرده است که در سایهی تعالیم الهی انبیاء و با تذکر و تنبّه پیامبران، آن را می‌یابد و در بأساء و ضراء، ظهور معرفت الهی را بیش از پیش، وجدان می‌کند.

اشاره:

پیش از این، دو بخش از مباحث مربوط به معرفت خدای سبحان در قرآن و احادیث، مورد بحث و بررسی قرار گرفت:

در بخش نخست، به تجزیه و تحلیل روایات معرفة الله بالله پرداختیم و نتیجه گرفتیم:

۱. بر اساس این روایات، تنها راه معرفت خداوند سبحان، این است که نفس خویش را به بندگانش بشناساند.

۲. بدون این معرفتی، هیچ مخلوقی، به هیچ‌وجه، به معرفت خدای تعالی راهی ندارد.

۳. انسان با هیچیک از قوای ادراکی خویش اعم از حواس ظاهری و عقل و وهم نمی‌تواند به معرفت او راه پیدا کند.

۴. انسان حتی بعد از آنکه خدا را به خود خدا شناخت نمی‌تواند معرفت خدا را به ادراک عقلی خود در بیاورد. یعنی به طور کلی خدای سبحان هیچگاه به ادراک عقل انسانی شناخته نمی‌شود و در این جهت، فرقی نیست که پیش از معرفت خدا به خدا باشد یا بعد از آن.

در بخش دوم، آیات و روایاتی مطرح شد که بر اساس آنها:

۱. معرفت، فعل الله است.

۲. بندگان، هیچ‌گونه تکلیفی نسبت به تحصیل معرفت خدای سبحان ندارند.

۳. بر عهدهی خداست که خود را بشناساند.

۴. تنها وظیفهی خلق، تسلیم و قبول و تصدیق و عبودیت است.

۵. مراد از معرفتی که در روایات واجب شمرده شده، تصدیق و تسلیمی است که فعل بندگان می‌باشد.

۶. معرفت در روایات اهل بیت: در دو معنای یاد شده بهکار رفته است.

در اینجا به بخش دیگری از آیات و روایات باب معرفه الله می‌پردازیم. بر اساس ایننصوص، معرفت خدای سبحان، فطری بشر، بلکه فطری همهی موجودات است.

۱. فطرت از نظر لغت

۱- ۱) بیانات دانشمندان علم لغت

احمدبنفارس در معجم مقاییس اللغه می‌نویسد:

«فطر»: الفاء و الطاء و الراء، أصل صحيح يدلّ على فتح شيء و إبرازه؛ من ذلك: الفطر من الصوم... و منه: الفطر بفتح الفاء. و هو مصدر فطرت الشاة فطراً إذا حلبتها... و الفطرة: الخلقة. [۱]

صاحب قاموس می‌نویسد:

الفطر: الشقّ و بالضمّ و بضمّتين: ضرب من الكمأة قتال... و بالكسر: العنب إذا بدت رؤوسه... [و فطر: العجين، اختبزه من ساعته و لم يخمره... و ناب البعير فطراً و فطوراً: طلع. و [فطر] الله الخلق: خلقهم و برأهم. و [فطر] الأمر: ابتداءه و أنشأه. و [فطر] الصائم: أكل و شرب... و [فطر] الفطير: كلّ ما أعجلّ عن إدراكه... [۲]

در اساس البلاغه آمده است:

سيف فطار: عمل حديثاً لم تعق... و من المجاز: لاخير في الرأي الفطير. [۳]

در لسان العرب هم فطر را در اصل به معنای شق دانسته و می‌نویسد:

و أصل الفطر: الشقّ... و منه أخذ فطر الصائم لأنه يفتح فاه... و سيف فطار: فيه صدوع و شقوق... و فطر ناب البعير يفطر فطراً: شقّ و طلع...

و انفطر الثوب إذا انشقّ و كذلك تفطر. و تفطرت الأرض بالنبات إذا تصدّعت. و الفطر ما تفطر من النبات. و الفطر أيضاً جنس من الكمء أبيض عظام، لأنّ الأرض تنفطر عنه... و الفطر: العنب إذا بدت رؤوسه لأنّ القضبان تنفطر...

و فطر الله الخلق يفطرهم: خلّفهم و بدأهم. و الفطرة: الابتداء و الاختراع. [۴]

زمخسری در شرح حدیث «كلّ مولود يولد على الفطرة» می‌نویسد:

بناء الفطرة تدلّ على النوع من الفطر كالجلسة و الركبة. و في اللام إشارة إلى إنها معهودة.

وی مراد از فطرت معهود را فطرت مذکور در آیهی فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا شمرده، آنگاه می‌نویسد:

و الفطر: الابتداء و الاختراع. و منه حديث ابن عباس رضي الله تعالى عنهما أنه قال: ما كنت لأدري ما فاطر السماوات الأرض حتى احتكم إليّ أعرابيان في بئر، فقال أحدهما: أنا فطرتها، أي ابتدأت حفرها.

و المعنى أنه يُولد على نوع من الجبلة و هو فطرة الله... [٥]

خلیل بن احمد فراهیدی در کتاب العین می‌گوید :

الفطر: ضرب من الكمأة... و الفطر: شيء قليل من اللبن يحلب من ساعتئذٍ. فطر نابُ البعير: طلع. و فطرتُ العجين و الطين؛ أي: عجنته و اختبزته من ساعته. و فطرَ الله الخلق أي خلقهم و ابتدأ صنعة الأشياء... و الفطرة التي طبعت عليها الخليفة من الدين. فطرهم الله على معرفته بربوبيته... و انفطر الثوب و تفتطر؛ أي: انشق. [٦]

١- ٢) خلاصهی بحث

بنابر مطالب نقل شده، موارد استعمال واژهی «فطر» و مشتقاتش به قرار زیر است :

١. به شمشیری که تازه از دست آهنگر بیرون آمده و تا به حال از آن استفاده نشده است (سیف فطار).
٢. خمیری که تازه درست شده و به اصطلاح اهل فن، به عمل نیامده است (فطیر).
٣. نظر و رأیی که بدون فکر و تأمل داده می‌شود (فطیر).
٤. خلقت به معنای پدید آوردن (فطرت).
٥. گیاهی (قارچ) که زمین را می‌شکافد و بیرون می‌آید (فطر).
٦. دندانی که از لای لثه ظاهر و هویدا می‌شود (فطر).
٧. دانه‌های انگور که از درخت انگور ظاهر می‌شود (فطر).
٨. کسی که چاهی را در زمینی می‌کند و آن را پدید می‌آورد: (أنا أفطرتها، یعنی من آن را از اول پدید آورده‌ام).

با توجه به موارد استعمال واژهی «فطر» و مشتقات آن در محاورات عرفی عرب که لغتشناسان بیان کرده‌اند. و نیز با توجه به ریشه‌یابی واژه در دو کتاب معجم مقاییس اللغه و لسان العرب، می‌توان نتیجه گرفت که «فطر» شروع کردن و پدید آوردن شیء را گویند. آشکار کردن یا هویدا شدن، گشودن و

شکافتن نیز، با معنای یاد شده در تلازم‌اند.

۲. معرفت فطری خدا در قرآن

۲-۱) آیهی فطرت

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَائِمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.

بدون هیچگونه انحرافی، روی به سوی دین کن؛ فطرت خدا که مردم را بر آن سرشته است، در خلقت خدا هیچ تغییری راه ندارد. این است دین استوار؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

نکات

۲-۱-۱) خداوند سبحان در این آیهی شریفه، بندگان خویش را ابتدا به اقامهی وجه به سوی دین، بدون هیچگونه انحرافی از آن، امر می‌کند. دین یعنی آیین بندگی خدا. مجموعه وظایف بندگی در زمانها و مکانهای مختلف را، خدای سبحان برای بندگانش تعیین و ابلاغ می‌دارد. پس در این آیهی شریفه، از بندگان خواسته می‌شود که خدا را بندگی کنند آنگونه که او می‌خواهد، تا از هر گونه انحراف و کجی در بندگی دور مانند.

۲-۱-۲) خداوند، سخن از فطرت الاهی به میان می‌آورد و بندگان را بر ملازمت آن ترغیب و تشویق می‌کند و از آنان می‌خواهد بر فطرتی که منسوب به خداست، پایدار و استوار باشند. سپس تذکر می‌دهد که این فطرت، امری است که بشر با آن سرشته شده است. آنگاه تصریح می‌کند که این فطرت منسوب به خداست و بشر از ابتدای خلقت با آن سرشته شده است. از این‌رو، هیچگونه تغییر و تبدیل در آن وجود ندارد.

خواهیم گفت که اگرچه نمی‌توان فطرت الاهی را تغییر داد × ولی این بدان معنا نیست که انسان هیچگاه از آن غافل و محجوب نمی‌گردد. اما از آنجا که این فطرت در حقیقت وجود همهی انسانها به عنایت خالق متعال نهاده شده است احدی نمی‌تواند آن را تغییر دهد. به همین جهت، در آیات فراوان تأکید می‌کند که اگر از همهی انسانها بررسی که خالقشان کیست، می‌گویند: خدا.

۲-۱-۳) خداوند در ادامهی آیهی شریفه یادآور می‌شود دینی که پایدار و استوار است و تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد، همان دین همهی انبیای الاهی در تمام زمانها و مکانهاست که همهی بشر با آن مفطور گردیده‌اند. خداوند در قرآن، این دین را اسلام نامیده است :

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ. [۷]

همانا دین نزد خدا، همان اسلام است.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ؟ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ. قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

آیا غیر خدا را می‌جویند؟ در حالی که همهی آنچه در آسمانها و زمین است، با رغبت و بی‌رغبت، تسلیم خدایند و به سوی او باز می‌گردند. بگو: ایمان آوردیم به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده است و آنچه از سوی خدا به موسی و عیسی و پیامبران داده شده است، میان هیچکدام از آنها فرقی نمی‌نهییم و ما تسلیم اویم. و هر کس که غیر از اسلام دینی را بجوید، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت به راستی، از زیانکاران است.

ما كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا. [۹]

ابراهیم یهودی و نصرانی نبود؛ ولی راست و مسلمان بود.

۲- ۱- ۴) دین فطری همان دین اسلام است که دین همهی پیامبران الاهی است و در مورد آن هیچ اختلافی در میان هیچ آیینی از آیینهای الاهی وجود ندارد. آن دین، چیزی جز بندگی و تسلیم و اطاعت از خدای واحد حقیقی نیست. به همین جهت، فطرت در بسیاری از روایات، به اسلام و توحید معنا شده است. روشن است که مراد از توحید و اسلام به معنای اقرار به توحید و تسلیمشدن خارجی و عینی اشخاص نمی‌باشد؛ بلکه منظور معرفت توحید و اسلام می‌باشد. زیرا معلوم است که انسان وقتی به معرفت توحید و اسلام برسد، می‌فهمد.

امام صادق ۷در بارهی آیهی (فَطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) فرمود :

فَطْرَهُمْ جَمِيعًا عَلَى التَّوْحِيدِ. [۱۰]

همه انسانها را بر توحید مفسور کرده است.

همچنین :

هِيَ الْإِسْلَامُ فَطْرَهُمُ اللَّهُ حِينَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ. [۱۱]

فطرت همان اسلام است. آنگاه که از آنان پیمان گرفت، بر توحید مفسورشان کرد. [۱۲]

۲- ۱- ۵) در برخی روایات تصریح شده است که فطرت انسانها بر معرفت صورت گرفته است. امام باقر ۷در معنای آیهی مورد بحث، خطاب به زراره می‌فرماید:

فَطْرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَى مَعْرِفَتِهِ أَنْ هُوَ رَبُّهُمْ. قُلْتُ: وَ خَاطَبُوهُ؟ قَالَ: فَطَاطَأَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: لَوْ لَا ذَلِكَ لَمَيَعْلَمُوا مَنْ رَبُّهُمْ وَلَا مَنْ رَأَى قَوْمَهُمْ. [۱۳]

خداوند آنان را هنگامی که بر معرفت ربوبیت خویش میثاق می‌گرفت، بر توحید مفسورشان کرد.

زراره پرسید: آیا با آنها مخاطبه کرد؟ حضرت سر مبارک خویش را به زیر انداخت و آنگاه فرمود: اگر این کار را نمی‌کرد، آنان پروردگار و روزی‌دهندهی خویش را نمی‌شناختند.

پس آیه ی شریفه با توجه به روایاتی که در تفسیر آن نقل گردید. به این معناست که خداوند سبحان همه انسانها را به هنگام خلقتشان، بر معرفت خویش مفسور کرده است؛ زیرا معنای لغوی فطرت، ابتدا و شروع کردن امر است. بدین‌رو، فطرت معرفت توحید و اسلام و معرفت خدای سبحان، از همان هنگام خلقت انسانی آغاز گشته و با حقیقت وجودی انسان آمیخته شده است و انسان، هیچگاه از آن بر کنار نبوده است.

2-2) آیهی «صبغة الله»

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ آهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ. [۱۴]

و می‌گویند: یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت شوید. بگو: بلکه به آیین ابراهیم پای‌بندیم که هیچگونه انحرافی نداشت و از مشرکان نبود. بگوئید: ایمان آوردیم به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط فرود آمده و آنچه به موسی و عیسی داده شده و آنچه به پیامبر از سوی خدا عطا گردیده است. میان هیچکدام از آنها فرقی نمی‌گذاریم و ما بر آن تسلیم هستیم. پس اگر ایمان بیاورند، مانند آنچه شما ایمان به آن آوردید، قطعاً هدایت پذیرفته‌اند و اگر از آن روی برگردانند، به راستی که آنان در خواهند بود، پس خدا به زودی، تو را در برابر آنان، کفایت می‌کند و او شنوا و دانا است. ما ملتزم به رنگ‌آمیزی خداوندیم. و کیست که رنگ‌آمیزی‌اش بهتر از خدا باشد؟ و ما تنها او را می‌پرستیم.

نکات

۲-۲-۱) خداوند متعال در آیهی شریفه به مؤمنان می‌آموزد که به یهود و نصاریی که هدایت را در یهود و نصاری بودن می‌دانند، بگویند: هدایت، تنها برای کسانی است که به خدا و همهی آنچه پیامبران الهی از ناحیهی او آورده‌اند، ایمان آورده و فرقی میان آنها نمی‌گذارند. یعنی هدایت، تنها با اطاعت کامل از خدای تعالی و تسلیم محض و بندگی خالص او صورت می‌گیرد. کسی که در مقام اطاعت

برای خدای سبحان، شریک قائل شود، در قبال خدا برای غیر خدا شأنی قائل شده و او را در کنار خدا و در عرض او قرار داده است. چنین کسی خود را از زمرهی بندگان خالص خداوند سبحان بیرون آورده و رنگ و علامت بندگی خدای سبحان را از خود دور ساخته است. بهترین رنگ و علامت برای هر بنده و انسانی علامت صاحب و مالک و مولای اوست که در همه حال، نشانی او را به همراه داشته

باشد.

۲-۲-۲) مضمون آیهی شریفه به آیهی (فَطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) نزدیک است. هر دو آیه، این حقیقت واحد را بیان می‌کنند که همهی انسانها بندگان خدای سبحان‌اند، هر انسانی علامت و نشانهی خدا را به همراه خود دارد و این نشانه و علامت با خلقت آنها تحقق یافته است. نشانهی خدا با خلق خدا به صورت تکوینی در خلق وجود دارد، ولی این نشانهی تکوینی وقتی نشان و علامت است که معرفتی به صاحب نشان حاصل شده باشد.

۲-۲-۳) روایات، «صبغة» را در این آیهی شریفه- مانند آیهی فطرت به اسلام و معرفت ولایت امیرالمؤمنین^۷ به هنگام میثاق معنا کرده‌اند.

امام صادق^۷ معنای آیهی «صبغة الله» را «اسلام» می‌داند. [۱۵]

در حدیثی دیگر، امام صادق^۷ رنگ‌آمیزی خدا را همان ولایت امیرالمؤمنین به هنگام میثاق، برشمرده است. [۱۶]

معرفت ولایت امیرالمؤمنین^۷ بدون معرفت خداوند سبحان ممکن نیست. پس به ملازمه، از رنگ‌آمیزی خداوند سبحان، می‌توان معرفت خدای تعالی را استفاده کرد.

۲-۳) آیهی «أفي الله شك...»

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أُنُودَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بَمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخَّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى [۱۷]

آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند- قوم نوح و عاد و ثمود، و آنان که بعد از ایشان بودند که جز خدا کسی از آنان آگاهی ندارد- به شما نرسیده است؟ رسولان نشان با دلایل آشکار به سوی آنان آمدند؛ اما آنها دستان خویش به دهانهایشان نهادند و گفتند: ما به آنچه شما برای آن فرستاده شدید، کافریم و دربارهی آنچه ما را به سویی می‌خوانید، در شك و ارتیاب هستیم. رسولان نشان به آنان گفتند: آیا دربارهی خدا که پدید آورندهی آسمانها و زمین است، شك وجود دارد؟ او شما را به سوی خود می‌خواند تا گناهانتان را ببخشد و به شما تا زمان معین مهلت دهد.

نکات

۲-۳-۱) در این آیهی شریفه، هر گونه شك و ارتیاب دربارهی خدای سبحان نفی شده است. منشأ این امر، همان فطری بودن معرفت خداوند سبحان است که در دو آیهی پیش به آن تصریح شده بود. همهی انسانها از همان اول خلقتشان، به معرفتی الاهی به خدای سبحان معرفت پیدا کرده‌اند و رسولان الاهی هم حامل معرفت الاهی به بشرند؛ ولی بشر غافل از آن است. از این رو، پیامبران، خداوند را به مردم یاد آوری کرده و آنان را از خواب غفلت و فراموشی بیرون می‌آورند. در نتیجه جای شك و ارتیاب دربارهی خدای سبحان برای احدی باقی نمی‌ماند.

۲-۳-۲) بر اساس روایات معتبره، خداوند سبحان، به عمد در این دنیا بندگان را از معرفت خویش

غافل ساخته و پرده‌ی فراموشی بر آنها انداخته است. اراده‌ی الهی بر این است تا این پرده‌ی غفلت و فراموشی توسط پیامبرانش کنار زده شود و خدای تعالی به واسطه‌ی انبیا و رسولان بر بندگان ظاهر و هویدا گردد.

۲-۳-۳) بنابراین انسانها در این جهت، دو صنف‌اند: یا غافل از خدای سبحان‌اند و یا متذکر و متوجه او هستند. کسی که از او غافل باشد، نه شك و ارتیاب برای او معنا دارد و نه انکار و تکذیب از او میسر است. اما کسی که متوجه گردیده و خدا را به خود او یافته است (یعنی به تعریف او که فعل اوست) دیگر معنا ندارد که درباره‌ی خدا، به خود شك و ارتیاب راه دهد. آری، او می‌تواند قلب خود را به آن معرفت پیوند دهد، بدان اعتقاد پیدا کند و همیشه آن را در تمام افعال خویش مد نظر قرار دهد، همچنان که می‌تواند عناد و سرکشی کند، از آن روی گرداند، در کارهای خویش بدان ترتیب اثر ندهد و در مقابل آن نرم و خاضع نشود.

۲-۳-۴) دیدیم که: معرفت فعل خداست. فطری بودن آن نیز می‌رساند که خداوند سبحان، معرفت خویش را همراه با خلق و آفرینش انسان به او عنایت فرموده است. آیه‌ی مبارکه صراحت دارد که هیچ انسانی حق شك و ارتیاب درباره‌ی خدای سبحان ندارد. از این نکات، روشن می‌گردد که معرفت خداوند سبحان، نظری و اکتسابی نیست که انسانها مکلف به تحصیل آن از طریق استدلال و برهان بوده باشند و در نتیجه، شك و ارتیاب هم در آن راه یابد.

پس این آیه‌ی شریفه مانند آیات پیشین دلالت دارد که معرفت خداوند سبحان فعل اوست. و چون جای شك در آن برای احدی وجود ندارد، پس فطری همی انسانها است.

۲-۴) آیه‌ی «حنفاء لله»

... فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ * حَنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ... [۱۸]

از بتهای پلید دوری کنید و از سخن باطل بپرهیزید؛ در حالی که خالص برای خدا هستید نه شرک‌ورزان به او.

نکات

۲-۴-۱) اجتناب از شرک و بتپرستی، عمل حنیف و راستی است که هیچگونه انحراف و شرکی در آن وجود ندارد و شرک، عملی کج و منحرف است. از آن‌رو که هر انسانی در اصل خلقت، با معرفت خداوند سبحان و توحید و تسلیم سرشته شده، رنگ و علامت و نشانه‌ی بندگی خدای تعالی بر او نهاده شده است. انسانی که در مسیر توحید و بندگی او راه می‌پوید و از شرک و باطل دوری می‌جوید، همان راه راست و حنیف را- که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست- پی می‌گیرد. چنین انسانی با فطرت خویش که با آن سرشته شده است، هماهنگی کامل دارد؛ ولی کسی که شرک ورزیده و باطل را پیروی می‌کند، از فطرت خویش منحرف می‌شود.

۲-۴-۲) در روایات، آیه‌ی شریفه به توحید تفسیر گردیده و با آیه‌ی فطرت همسان گرفته شده است.

امام باقر^۷ در مورد این آیه فرمود:

الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. قَالَ: فَطَرَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ. [۱۹]

حنیفیت از فطرتی است که خداوند، مردم را بر آن سرشته است. هیچ تغییر و تبدیلی بر خلق خدا نیست. فرمود: خداوند آنها را بر معرفت خویش مفضل کرده است.

در کتاب توحید صدوق ذیل این روایت به این صورت آمده است:

فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ. [۲۰]

خداوند، آنها را بر توحید سرشته است.

قسمت اول این حدیث در معانی الاخبار هم نقل گردیده است. [۲۱]

2- (۵) آیات «لئن سألتهم من خلق السماوات...»

وَلِئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، فَأَتَى يُؤْفَكُونَ؟ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ، إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. وَلِئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ، قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ.

اگر از ایشان بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده است؟ حتماً خواهند گفت: الله. پس کجا باز گردانیده می شوند؟! خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد، روزی را گشاده می گرداند و بر هر که بخواهد، تنگ می سازد. زیرا خدا به هر چیزی داناست. و اگر از آنان بپرسی: چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده گردانیده است؟ همانا خواهند گفت: الله. بگو: ستایش از آن خداست. با این همه، بیشترشان نمی اندیشند.

قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ. قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ. قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ، قُلْ فَأَتَى تُسْحَرُونَ؟ [۲۲]

بگو: اگر می دانید، [بگوید] زمین و هر که در آن است، از آن کیست؟ خواهند گفت: از آن خدا. بگو: پس چرا متذکر نمی شوید؟! بگو: خداوندگار آسمانهای هفتگانه و خداوندگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت: خدا. بگو: آیا پروا نمی کنید؟! بگو: فرمانروایی هر چیزی به دست کیست که او پناه می دهد و در پناه کسی نمی رود؟ خواهند گفت: خدا. بگو: پس کجا دستخوش افسون شده اید؟

نکات

۲- ۵- ۱) این آیات به صراحت دلالت دارد که همهی انسانها خدا را می شناسند. و اگر به آنان تذکر داده شود، به او اقرار می آورند و همه او را به خالقیت و ربوبیت و رازقیت و الوهیت می شناسند.

۲- ۵- ۲) در حدیث زراره از امام باقر ۷ به این امر تصریح شده است که این آیات در زمینهی معرفت فطری است. امام باقر ۷ می فرماید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»؛ يَعْنِي: الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ. كَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ لِئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ. [۲۳]

رسول خدا ۶ فرمود: «هر مولودی بر فطرت به دنیا می‌آید»؛ یعنی: بر شناخت به اینکه خداوند متعال، خالق اوست. و این است معنای آیهی شریفه: «اگر از آنان بررسی خالق آسمانها و زمین کیست؟ می‌گویند: خدا.»

۲-۵-۳ در حدیثی دیگر، ابوهاشم جعفری از امام جواد ۷ می‌پرسد:

مَا مَعْنَى الْوَاحِدِ؟ قَالَ: الَّذِي اجْتَمَعَ الْأَلْسُنُ عَلَيْهِ بِالتَّوْحِيدِ، كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ. [۲۴]

واحد به چه معناست؟ فرمود: واحد آن است که همهی زبانها به توحید بر آن اتفاق دارند، همانسان که خدای سبحان می‌فرماید: «اگر از آنان بررسی خالق آسمانها و زمین کیست؟ می‌گویند: خدا.»

در حدیثی نظیر این روایت، از امام جواد ۷ در معنای واحد آمده است:

الْمُجْتَمِعُ عَلَيْهِ بِجَمِيعِ الْأَلْسُنِ بِالتَّوْحِيدِ. [۲۵]

واحد یعنی آن که همه زبانها به وحدانیت او اتفاق دارند.

۲-۵-۴ این احادیث که در تفسیر آیات شریفه وارد شده است، به صراحت، فطری بودن توحید خداوند سبحان را بیان داشته و اتفاق همه انسانها را بر آن، با توجه به آیات مذکور تثبیت کرده است. این اجتماع و اتفاق کل بشر، در صورتی صحیح است که معرفت خدای تعالی و توحید و ربوبیت و خالقیت و الوهیت او امری نظری و کسبی نباشد، زیرا نظری و کسبی بودن با اتفاق کل بر معرفت و توحید، قابل جمع نیست.

۲-۶ «کان الناس...»

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً، فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ. وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ. فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ. وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. [۲۶]

مردم، امتی واحد بودند. پس خداوند، پیامبران را نوید آور و بیم دهنده برانگیخت. و با آنان کتاب را به حق، فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. و هیچکس در آن اختلاف نکرد. پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد. مگر کسانی که کتاب به آنان داده شد، به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود. پس خداوند، آنان را که ایمان آورده بودند، به اذن خود، به حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

نکات

۲-۶-۱ در این آیهی شریفه، خداوند سبحان، بعثت پیامبران را متفرع بر وحدت امت کرده است. یعنی چون امت وحدت داشت و اختلافی میان آنها نبود، خداوند سبحان پیامبران را در میان آنان برانگیخت تا آنان را از این وحدت بیرون آورند. مسلماً این جمله، بدان معنی نیست که خداوند سبحان پیامبران را فرستاد تا در میان امت اختلاف ایجاد کنند. عدم توجه به این نکته عموم مفسران را واداشته تا دست به

تغییر در معنای آیه زنده، اختلاف را در تقدیر گیرند و بعثت را متفرّع بر اختلاف امت بدانند.

زمخسری می‌گوید :

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» مَتَّفِقِينَ عَلَى دِينِ الْإِسْلَامِ. «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ»؛ يريد: فاختلّفوا فبعث الله. و إنما حذف لدلالة قوله: «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» عليه. [٢٧]

«مردم امت واحد بودند»؛ یعنی: اتفاق بر دین اسلام داشتند. «پس خداوند پیامبران را برانگیخت»؛ یعنی: آنان اختلاف کردند، پس خداوند پیامبران را برانگیخت. حذف اختلاف به جهت آن است که آیهی «تا حکم کند بین مردم در آنچه اختلاف دارند» بر آن دلالت دارد.

فخر رازی می‌گوید :

إنّ الناس كانوا أمة واحدة قائمة على الحقّ، ثمّ اختلفوا. و ما كان اختلافهم إلّا بسبب البغي والتحاسد و التنازع في طلب الدنيا. [٢٨]

مردم امت واحد بر حق بودند، سپس اختلاف کردند. و منشأ اختلافشان ظلم و حسد و درگیری برای دنیا بود.

مرحوم طباطبایی هم می‌نویسد: إنّ الإنسان بحسب طبعه و فطرته سائر نحو الاختلاف... و إذا كانت الفطرة هي الهادية إلى الاختلاف، لم تتمكن من رفع الاختلاف. و كيف يدفع شيء ما يجذبه إليه نفسه؟ فرفع الله سبحانه هذا الاختلاف بالنبوة و التشريع [٢٩]

انسان به حسب طبع و فطرت خویش به سوی اختلاف در حرکت است... پس اگر فطرت انسانی او را به سوی اختلاف هدایت کند، او خودش نمی‌تواند اختلاف را از میان بردارد. چگونه انسان بتواند چیزی را از خود دور سازد که خود او عامل پدید آمدن آن است؟ پس خداوند سبحان این اختلاف را به

واسطه نبوت و شریعت، از میان برمی‌دارد.

در تفسیر نمونه هم می‌خوانیم:

نخست می‌فرماید: انسانها در آغاز، همه امت واحدی بودند (كانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً) و در آن روز تضادی در میان آنها وجود نداشت، زندگی بشر و اجتماع او ساده بود، فطرتها دست نخورده، و انگیزه‌های هوی و هوس و اختلاف و کشمکش در میان آنها ناچیز بود، خدا را طبق فرمان فطرت می‌پرستیدند و وظایف ساده خود را در پیشگاه او انجام می‌دادند (این مرحلهی اول زندگی انسانها بود)، که احتمالاً فاصله‌ی میان زمان آدم و نوح را پر می‌کرد.

سپس زندگی انسانها شکل اجتماعی به خود گرفت و می‌باید هم چنین شود؛ زیرا انسان برای تکامل آفریده شده و تکامل او تنها در دل اجتماع تأمین می‌گردد (و این مرحلهی دوم زندگی انسانها بود).

ولی به هنگام ظهور اجتماع، اختلافها و تضادها پدید آمد، چه از نظر ایمان و عقیده و چه از نظر علم و تعیین حق و حقوق هر کس و هر گروه در اجتماع. و در اینجا بشر تشنه‌ی قوانین و تعلیمات انبیا و هدایت‌های آنها می‌گردد تا به اختلافات او در جنبه‌های مختلف پایان دهد (این مرحله‌ی سوم بود).

در اینجا خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت دهند و انذار کنند. (فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ). (و این مرحله‌ی چهارم بود). [۳۰]

در همهی تفاسیر، سخن از این است که سبب و منشأ بعثت پیامبران، وجود اختلاف در میان امت بوده است نه اتحاد و وحدت. این معنا شاید، از نظر بینش اجتماعی بشر امری درست و نیکو باشد؛ ولی بحث در این است که آیا مراد خداوند سبحان از آیه‌ی شریفه هم همین مطلب است یا نه؟ مسلماً این معنا خلاف ظهور آیه، بلکه خلاف صراحت آیه‌ی شریفه است. چون آیه‌ی شریفه به روشنی دلالت دارد که بعثت به جهت وحدت امت بوده است.

۲- ۶- ۲) مرحوم آیت الله ملکی میانجی آیه‌ی شریفه را- با توجه به روایاتی که در تفسیر آن وارد شده است- به گونه‌ای دیگری معنا کرده و می‌فرماید: **إِنَّ الْمَوْجِبَ وَالسَّبَبَ لِبَعثِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرَّسُلِ لِيَسْهُوَ** اختلاف الناس؛ بل

بعث الأنبياء إنما هو لوضع التكاليف والعبادات وسوقهم إلى المعاد وتربيتهم وتركيتهم وإيصالهم وهدايتهم إلى أعلى مدارج الكمالات وأن يستأهلهم لقرب الحق تعالى، وليحكموا بينهم لو اختلفوا في الحقائق وليضعوا قوانين عامّة، كي يرجعوا إليها عند التخاصم والتنازع [۳۱]

موجب و سبب بعثت پیامبران و رسولان، اختلاف مردم نیست؛ بلکه بعثت پیامبران برای وضع تکالیف و عبادات، راهنمایی آنها به معاد، تربیت و تزکیه و هدایت، رساندن آنها به بالاترین مدارج کمالات است و برای اهل نمودن آنها برای قرب حق تعالی و برای حکم میان آنها در موارد اختلاف در حقایق و برای وضع قوانین عمومی و برای حلّ خصومات و منازعات بوده است.

۲- ۶- ۳) آیه‌ی شریفه به روشنی، می‌رساند که علت بعثت انبیا از سوی خدای تعالی اتفاق امت و یکدست بودن آنهاست نه وجود اختلاف میان آنان. بنابراین باید دید مراد از وحدت و یکدستی که موجب بعثت پیامبران گردیده، چه وحدتی است. در روایاتی که از اهل بیت-در تفسیر آیه‌ی شریفه وارد شده، این وحدت بیان گردیده است. پیش از آنکه پیامبری از سوی خدای تعالی بر مردم مبعوث شود، همهی آنها از جهت کفر و ایمان اتحاد داشتند؛ یعنی نه مؤمن بودند و نه کافر و نه مشرک. از امام صادق (ع) در مورد وحدت امت در آیه‌ی شریفه پرسیدند. فرمود: **كان ذلك قبل نوح. قيل: فعلى هدى كانوا؟ قال: بل كانوا ضللاً لا... لم يكونوا على هدى. كانوا على فطرة الله التي فطرهم عليها، لا تبدل لخلق الله. و لم يكونوا ليهدوا حتى يهديهم الله. أما تسمع يقول إبراهيم: «لئن لم يهْدني ربِّي لأكوننَّ من القوم الضالِّين»؟ أي: ناسياً للميثاق. [۳۲]**

امت پیش از نوح، امت واحد بود.

پرسیدند: آیا آنان هدایت یافته بودند؟

فرمود: بلکه آنان گم بودند... بر هدایت نبودند. بر فطرت خدا بودند که بر آن مفسطورشان کرده است. خلق خدا را تبدیلی نیست. و هدایت نمی‌پذیرند تا اینکه خدا هدایتشان کند. آیا نشنیدید که ابراهیم (ع) می‌گوید: «اگر خداوندگارم مرا هدایت نمی‌کرد، از گروه گمشدگان بودم»؟ یعنی در فراموشی ميثاق باقی می‌ماندم.

و در روایت دیگر می فرماید:

كانوا ضللاً لا ، كانوا لا مومنين و لا كافرين و لا مشركين. [۳۳]

گم بودند. نه مؤمن بودند و نه کافر و نه مشرک.

و همچنین می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ النَّاسَ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهَا، لَمَا يَعْرِفُونَ إِيْمَانًا بِشَرِيْعَةٍ وَ لَا كُفْرًا بِجُحُودٍ. ثُمَّ ابْتَعَثَ اللَّهُ الرُّسُلَ إِلَيْهِمْ، يَدْعُوْنَهُمْ إِلَى الْإِيْمَانِ بِاللَّهِ، حُجَّةً لِلَّهِ عَلَيْهِمْ. فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِهِ. [۳۴]

خداوند عزوجل مردم را بر فطرتی آفرید که آنها را بر آن سرشته است، نه از ایمان به شریعتی خبر داشتند و نه از کفری که نتیجهی انکارشان باشد. سپس رسولان را به سوی آنان فرستاد که آنان را به ایمان به خدا بخوانند تا حجت خدا بر آنها باشند. پس خدا برخی از آنها را هدایت کرد و برخی را نه.

۲- ۶- ۴) معرفت فطری بدین معنا نیست که همهی انسانها با داشتن آن، خود به خود، به خدا ایمان آورند؛ بلکه انسان به هنگام تولد، اصل معرفت را با خلقت خویش به همراه دارد؛ ولی از آن معرفت غافل گردیده، از آن رو، خداوند سبحان بر او فراموشی عارض کرده است. [۳۵] با غفلت و فراموشی از خداوند

سبحان، نه ایمان به او تحقق می یابد، نه کفر و شرک. از این گونه اشخاص در روایات مذکور، به «ضللاً» تعبیر شده است. یعنی آنان گم اند و در آن مرحله در مورد خداوند، هیچ نمی دانند. اما آنگاه که تعالیم انبیای الهی و دعوت آنان بر ایشان می رسد، متوجه او می شوند. در اثر این توجه و تنبّه، وجوب ایمان و تعهد به وظایف عبودیت و نیز حرمت استکبار و انکار و شرک بر ایشان روشن می گردد. و در پی این تنبّه با توجه به اختیار و حریتی که خداوند سبحان در قبول و عدم قبول به آنها عطا فرموده است، اختلاف در باب ایمان و کفر و شرک در میان امت پدید می آید. یعنی در اثر دعوت پیامبران و تعالیم آنان، انسانها از وحدت غفلت و فراموشی نسبت به خداوند سبحان بیرون می آیند و اختلاف در قبول و انکار پدید می آید. البته این بیرون آمدن از غفلت و فراموشی و یادآوری معرفت خداوند سبحان که همهی انسانها بر آن مفطور شده اند. نیز فعل خداست. اما فعل مزبور در زمینی دعوت یاد شده تحقق می یابد، نه اینکه دعوت و تعلیم در حقیقت خود، این معرفت را داشته باشد.

۲- ۷) آیهی «فَذَكَرْ إِئِمَّا أَنْتَ مُذَكَّرٌ»

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ؟ فَذَكَرْ إِئِمَّا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُضَيِّطٍ. [۳۶]

آیا به شتر نگاه نمی کنند که چگونه آفریده شده است و به آسمان که چگونه بلند گردیده و به کوهها که چگونه میخکوب شده و به زمین که چگونه گسترده شده است؟ پس تذکر بده، که همانا تو یادآوری کننده ای و بر آنان مسلط نیستی.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ. [۳۷]

اوست که آیات خویش را نشانتان می‌دهد و برای شما از آسمان روزی فرو می‌فرستد. و تذکر نمی‌گیرد، جز کسی که به سوی خدا باز گردد.

نکات

۲-۷-۱) ذکر در لغت، خلاف نسیان را گویند. نسیان، فراموشی بعد از ذکر است و تذکر، ذکر بعد از فراموشی است. در لسان العرب می‌گوید:

الذکر: الحفظ للشيء... و الذکر و الذکری بالكسر نقيض النسيان... و

التذکر: تذکر ما أنسيته و ذکرت الشيء بعد النسيان. [۳۸]

یکی از موارد استعمال تذکر، آنجاست که انسان ابتدا نسبت به امری آگاهی داشته باشد، سپس برایش فراموشی و غفلت عارض شود و آنگاه دوباره به آن آگاهی سابق باز گردد. در این صورت، واژه‌ی «تذکر»؛ یعنی «یاد آوردن» به کار می‌رود. هر عاملی که انسان را نسبت به امر فراموش شده توجه دهد، «مذکر» نامیده می‌شود.

۲-۷-۲) در بند ۲-۶ گفته شد که مراد از «تذکر»، یادآوری و توجه دادن مردم به معروف فطری خویش است. گفتیم که انسانها به تعریف الاهی، حامل معرفت خدا شده‌اند؛ اما آنگاه که به دنیا می‌آیند، معروف فطری خویش را فراموش می‌کنند و از آن غافل می‌شوند. آنگاه خداوند سبحان، پیامبران خویش را در میان آنها برمی‌انگیزد تا آنان را به معروف فطری خویش توجه و تذکر دهند.

بدین سان، در نگاه اول، مذکر بودن، معنایی گسترده‌تر از توجه و تنبّه و بیرون آوردن از فراموشی و غفلت دارد؛ ولی با توجه به قرائن موجود در آیات دیگر و روایات وارد شده در باب معرفه الله، روشن می‌شود که مراد از مذکر بودن پیامبر و مذکر بودن قرآن کریم، همان توجه و تنبّه دادن به خداست، نه ایجاد معرفت جدید که هیچگونه سابقه‌ای با آن وجود نداشته باشد.

۸-۲) آیات باساء و ضراء

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ؟ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكُرُونَ. [۳۹]

آیا کیست که در مانده را- وقتی بخواند- اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد؟! آیا معبودی دیگر همراه با «الله» هست؟ چه کم متذکر می‌شوید!

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَنْتُمْ السَّاعَةُ، أُغَيِّرَ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ؟ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَ تَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ. [۴۰]

بگو: به نظر شما اگر عذاب خدا شما را در رسد، یا رستاخیز شما را دریابد- اگر راستگوییید- کسی غیر از خدا را می‌خوانید؟! بلکه تنها او را می‌خوانید. و اگر او بخواد، رنج و بلا را از شما دور

می‌گرداند و آنچه را شريك [او] قرار دادید فراموش می‌کنید.

نکات

۲- ۸- ۱) این گروه آیات شریفه به روشنی می‌رسانند که معرفت خداوند سبحان، فطری همهی انسانهاست. به همین جهت، در هنگام سختی و گرفتاری و ضعف و ناتوانی و قطع امید از مخلوق، همگان به او روی می‌آورند، از او مدد می‌خواهند و به او امیدوار می‌شوند.

امام حسن عسکری ۷ در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌فرماید:

الله اوست که هر مخلوقی، هنگام حوایج و شدايد. که اميدش از غير خدا بریده می‌شود و از همهی اسباب قطع امید می‌کند. به او پناه می‌برد. «بسم الله» یعنی از خدا. که عبادت، جز او را نشاید. در همه کارهایم یاری می‌طلبیم؛ خدایی که هنگام دادخواهی، دادرسی است و هنگام دعا، اجابت کننده.

و این عیناً همان است که شخصی به امام صادق ۷ عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! مرا به خداوند هدایت کن؛ چرا که جدالگران با مجادلات خود، مرا به تحیر انداخته‌اند.

حضرت فرمود: ای بندهی خدا! آیا تا به حال سوار کشتی شده‌ای؟

گفت: آری.

فرمود: آیا اتفاق افتاده که کشتی بشکند و کشتی دیگری هم نباشد که نجات دهد و شما هم بلد نباشی تا بتوانی خود را نجات دهی؟

گفت: آری.

فرمود: آیا در آن هنگام در دلت به چیزی امیدوار بودی که بتواند تو را از آن مهلکه رها کند؟

گفت: آری.

امام صادق ۷ فرمود: آن شیء [که به او امید داشتی] خداست که بالاتر از همهی نجات‌دهندگان عالم است. و اوست که وقتی دست انسان از همه کوتاه شود، به دادش می‌رسد...

امام عسکری ۷ افزود: شخصی به حضور امام علی بن حسین ۷ رسید و معنای «بسم الله الرحمن الرحيم» را از ایشان پرسید. آنحضرت فرمود: پدرم از برادرش حسن، و او از پدرش امیرالمؤمنین ۷ روایت کرد که فردی به حضور آن حضرت رسید و از ایشان معنای «بسم الله الرحمن الرحيم» را پرسید. امیرالمؤمنین ۷ فرمود: الله که به زبان جاری می‌کنی، یکی از اسمهای بزرگ خدای تعالی است. و آن اسمی است که کسی را نشاید که به آن نامیده شود و کسی هم به آن اسم نامیده نشده است.

آن شخص پرسید: تفسیر «الله» چیست؟

حضرت فرمود: «الله» اوست که هر مخلوقی هنگام حوایج و شدايد که اميدش از ديگران قطع می‌شود و از همهی اسباب قطع امید می‌کند، به او پناه می‌برد. چرا که هرکس در دنیا خود را رئیس و بزرگ می‌خواند، اگرچه ثروتش و طغیانش زیاد باشد و بسیاری از حوایج مردم هم به وسیلهی او برطرف شود؛ ولی با وجود این، هر لحظه ممکن است حوایجی پیش آید که او هم نتواند از عهدهی آن برآید؛

چنانکه خود او هم نیازهایی دارد که توان برآوردن آنها را ندارد. پس او هنگام نیاز و احتیاج، از همه بریده و به خدا رو می‌آورد؛ اما وقتی خدای تعالی نیازش را برمی‌آورد، دوباره مشرک می‌شود. آیا نشنیدی که خدای تعالی می‌فرماید :

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَنْتُمْ السَّاعَةُ أَعْبَرِ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ.

بگو: به نظر شما اگر عذاب خدا شما را در رسد، یا رستاخیز شما را دریابد. اگر راست‌گویید. کسی غیر از خدا را می‌خوانید؟! بلکه تنها او را می‌خوانید. و اگر او بخواهد رنج و بلا را از شما دور می‌گرداند و آنچه را شریک [او] قرار دادید فراموش می‌کند.

۲- ۸- ۲) براساس این آیات و روایات، یکی از حالاتی که انسان در آن حالت به خدای معروف فطری خویش روی می‌آورد و او را به قلب خویش می‌یابد و از غفلت و فراموشی بیرون می‌آید، حالت گرفتاری و سختی است. قرآن کریم به وجدان خداوند سبحان در این حالت تصریح دارد و می‌فرماید:

وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً، حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ. [۴۱]

اعمال کافران مانند سرابی در کویر است که انسان تشنه، آن را آب می‌پندارد. اما هنگامی که به سوی آن می‌آید، آن را چیزی نمی‌یابد و خدا را نزد آن می‌یابد. و خداوند، حساب او را به طور کامل می‌دهد. و خداوند سریع الحساب است.

در این آیهی شریفه، وجدان خداوند سبحان به هنگام تشنگی و دویدن به دنبال آب و نرسیدن به آن و قطع امید از یافتن آن، به صراحت بیان شده است.

روشن است که وجدان خداوند سبحان در این حالت، وجدان واقعی و حقیقی است نه اثبات عقلی و ذهنی. و این در حقیقت همان امری است که امام ۷ بدان تنبّه دادند که همهی انسانها به هنگام قطع امید از همهی خلائق، به خدای سبحان روی می‌آورند، او را به یگانگی می‌خوانند و از او کمک و یاری می‌جویند.

۳. ظهور معرفت فطری در باسء و ضراء، و ایمان و کفر

۳- ۱) در بحث از آیهی شریفه (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً) گفتیم که همهی انسانها آنگاه که پا به دنیا می‌گذارند، در فطرت خویش معرفت خداوند سبحان را دارند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ.» اما با وجود این، همه از خدای خویش، محجوب به حجاب غفلت و فراموشی‌اند. خدای تعالی به عمد، معرفت خویش را

از یاد آنها برده است. بدین ترتیب، انسان بدون قرار گرفتن تحت تعالیم پیامبران الاهی به معرفت خدای خویش نمی‌رسد. در نتیجه، مئصف به کفر و شرک و ایمان هم نخواهد شد. بدین‌رو، حجت بر وی باوجود پیامبران و تعالیم آنها تمام می‌شود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ النَّاسَ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمُ اللَّهُ عَلَيْهَا لَّا يَعْرِفُونَ إِيْمَانًا بِشَرِيعَةٍ وَلَا كُفْرًا بِجُحُودٍ ثُمَّ ابْتَعَثَ اللَّهُ الرَّسُلَ إِلَيْهِمْ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِيْمَانِ بِاللَّهِ حُجَّةَ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ.

۳-۲) حال این اگر کفر و ایمان با توجه به دعوت و تعالیم پیامبران حاصل می‌شود، پس چگونه است که در برخی از آیات باسء و ضراء، خداوند سبحان تصریح می‌کند که آنان پس از رفع گرفتاری‌شان، کافر و مشرک می‌شوند؟

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ. [۴۲]

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا. [۴۳]

جواب این تعارض بدوی آن است که ظهور معرفت فطری در باسء و ضراء، اختصاص به مؤمن ندارد، بلکه کافر و مشرک و ضال هم در این حالت متوجه خدای سبحان می‌گردند. پس آنان که در باسء و ضراء به خداوند سبحان متوجه و متنبه می‌شوند، یا از قبل مؤمن‌اند یا کافر و مشرک و یا ضال و غافل محض. اما مؤمن و کافر و مشرک، پیش از قرار گرفتن در باسء و ضراء توسط دعوت و تعالیم پیامبران به معرفت خداوند سبحان رسیده و به ایمان یا کفر و شرک متصف گردیده‌اند. قرار گرفتن در باسء و ضراء برای مؤمنان، لطف و محبتی است از خداوند سبحان، تا آنان را در ایمانشان محکم دارد و بر درجات ایمانی و معرفتی آنان بیافزاید؛ ولی نسبت به کفار و مشرکان، اتمام حجتی دوباره برای مجازات اعمالشان می‌باشد.

اما ضلالت یعنی آنان که به هیچ وجه دعوت پیامبران به گوششان نخورده و تعالیم رسولان به آنان نرسیده در باسء و ضراء اگرچه متوجه خدای سبحان می‌شوند، ولی نتیجهی این توجه و تنبه کفر و شرک و ایمان نیست. البته این نکته را با توجه به آیه (كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً) و روایات وارد شده در تفسیر آن و نیز با توجه به آیهی (مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا) [۴۴] می‌توان یافت.

پس شرک و کفری که در آیات باسء و ضراء بعد از بیرون آمدن از گرفتاری ذکر شده است، شرک و کفر ابتدایی نیست بلکه برگشتن به شرک سابق می‌باشد.

۳-۳) امر دربارهی آیهی شریفی (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ...) هم از این قرار است. مثلی که در آن آیه زده شده، مربوط به کفار و مشرکین است. یعنی کسی در صحرای خشک و خالی، گرفتار تشنگی شدید می‌شود و سراب را آب می‌پندارد و به دنبال آن راه می‌افتد. اما وقتی به آن می‌رسد، می‌بیند که خیال آب بوده است نه آب واقعی. در اثر شدت تشنگی و قطع امید، به خدای حی قادر مطلق متوجه می‌گردد و خداوند سبحان هم او را به مجازات اعمالش می‌رساند و همهی اعمالش را به طور کامل محاسبه می‌کند.

پس خداوند سبحان در این آیهی شریفه، در حقیقت، به دنیاپرستی کفار و مشرکان مثل می‌زند؛ یعنی آنان که به دنیا دل بسته و با حرص و ولع به دنبال آن به راه افتاده‌اند، دنیا برای آنان هیچ فایده‌ای ندارد؛ بلکه چون سرابی است آنما که تشنگان را به دنبال خود می‌کشد و پس از آنکه اجل تمام گشت و عمر به پایان رسید، تازه متوجه می‌شوند که دست خالی‌اند. آنجاست که خدای خویش را می‌یابند و چون هیچ خیری از آنان سر نزده، خداوند سبحان هم آنان را به مجازات اعمالشان می‌رساند.

منابع:

۱. قرآن کریم.

٢. ابنمنظور، لسان العرب، تصحيح امين محمد عبدالوهاب و محمد صادق العبيدي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤١٦ هـ . ق.
٣. ابوالحسين احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، تحقيق محمد هارون عبدالسلام، دارالكتب العلميّة، قم.
٤. زمخشري، محمودبنعمر، اساس البلاغة، تحقيق محمد باسل عيون السود، دار الكتب العلميّة، بيروت، ١٤١٩ هـ . ق.
٥. _____، الفائق في غريب الحديث، تحقيق علي محمد البجاوي و محمد ابوالفضل ابراهيم، دارالفكر، بيروت، ١٤١٤ هـ . ق.
٦. _____، الكشف، دارالكتب العربي، بيروت، ١٣٦٦ هـ . ش.
٧. صدوق، محمدبن علي، التوحيد، تصحيح سيّد هاشم حسيني، جامعهي مدرسين، قم.
٨. _____، معاني الاخبار، تحقيق علي اكبر غفاري، دارالكتب الاسلاميّة، تهران، ١٣٦٣ هـ . ش.
٩. _____، علل الشرايع، المكتبة الحيدريّة، نجف، ١٣٨٥.
١٠. طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، قم، ١٣٩٣ هـ . ق.
١١. عياشي، محمدبنمسعود، تفسير العياشي، تحقيق سيّد هاشم رسولي، المكتبة العلميّة الاسلاميّة، تهران.
١٢. فخر الدين رازي، محمدبن عمر، التفسير الكبير، دار الكتب العلميّة، بيروت، ١٤٢١ هـ . ق.
١٣. فراهيدي، خليل بن احمد، كتاب العين، دار احياء التراث العربي، بيروت.
١٤. فيروز آبادي، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، دار الكتب العلميّة، بيروت، ١٤٢٠ هـ . ق.
١٥. كليني، محمدبنيعقوب، الكافي، تحقيق علي اكبر غفاري، دار الكتب الاسلاميّة، تهران، ١٣٦٣ هـ . ش.
١٦. مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، دار الكتب الاسلاميّة، قم ١٣٦٣ هـ . ش.
١٧. مكارم شيرازي، ناصر، تفسير نمونه، با شركت جمعي از نويسندگان، دارالكتب الاسلاميّة، تهران، ١٣٨٣ هـ . ش.
١٨. ملكي ميانجي، محمد باقر، مناهج البيان في تفسير القرآن، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، تهران، ١٤١٦ هـ . ق.

-
- [۱]. معجم مقاییس اللغة ۴ / ۵۱۰.
- [۲]. القاموس المحيط ۲ / ۱۹۳.
- [۳]. اساس البلاغه ۲ / ۲۸.
- [۴]. لسان العرب ۱۰ / ۲۸۵ و ۲۸۶.
- [۵]. الفائق في غريب الحديث / ۱۲۷.
- [۶]. كتاب العين / ۷۴۷.
- [۷]. آل عمران (۳) / ۱۹.
- [۸]. همان / ۸۳-۸۵.
- [۹]. همان / ۶۷.
- [۱۰]. توحيد صدوق / ۳۲۸ و ۳۳۰.
- [۱۱]. همان / ۳۲۹، ح ۳.
- [۱۲]. درباره میثاق در گفتاری دیگر، بحث خواهد شد.
- [۱۳]. همان / ۳۳۰.
- [۱۴]. بقره (۲) / ۱۳۵-۱۳۸.
- [۱۵]. بحار الانوار ۳ / ۲۸۰؛ نیز ر. ک: کافی ۲ / ۱۴؛ تفسیر عیاشی ۱ / ۶۲.
- [۱۶]. تفسیر عیاشی ۱ / ۶۲.
- [۱۷]. ابراهیم (۴) / ۹-۱۰.
- [۱۸]. حج (۲۲) / ۳۰-۳۱.
- [۱۹]. کافی ۲ / ۱۰.
- [۲۰]. توحيد / ۳۳۰.

- [۲۱]. معانی الاخبار / ۳۴۹.
- [۲۲]. مؤمنون (۲۳) / ۸۴-۸۹.
- [۲۳]. توحید صدوق / ۳۳۱.
- [۲۴]. توحید / ۸۳.
- [۲۵]. همان / ۸۲.
- [۲۶]. بقره (۲) / ۲۱۳.
- [۲۷]. کشاف ۱ / ۲۵۵.
- [۲۸]. التفسیر الكبير / ۱۰.
- [۲۹]. المیزان ۲ / ۱۳۰.
- [۳۰]. تفسیر نمونه ۲ / ۹۴-۹۵.
- [۳۱]. مناہج البیان ۲ / ۱۸۴.
- [۳۲]. تفسیر عیاشی ۱ / ۱۰۴.
- [۳۳]. همان.
- [۳۴]. علل الشرایع / ۱۲۱.
- [۳۵]. این نکته، در گفتاری دیگر و بر اساس روایات، روشن می‌شود.
- [۳۶]. غاشیہ (۸۸) / ۱۷-۲۲.
- [۳۷]. غافر (۴۰) / ۱۳.
- [۳۸]. لسان العرب ۵ / ۴۸-۴۹.
- [۳۹]. النمل (۲۷) / ۶۲.
- [۴۰]. انعام (۶) / ۴۰-۴۱.
- [۴۱]. نور (۲۴) / ۳۹.
- [۴۲]. عنکبوت (۲۹) / ۶۵.
- [۴۳]. اسراء (۱۷) / ۶۷.

